

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

استصحاب از مسائل علم اصول

یکی از بحث‌هایی که بزرگان در اول استصحاب و بعد از تعریف آن عنوان فرمودند این است که آیا بحث از استصحاب از مسائل علم اصول است یا اینکه از قواعد فقهیه است و باید جزء مباحث فقهی مطرح شود.

در اینجا چهار نظر به عنوان نظرات مطرح و مهم وجود دارد:

(1) یک نظر این است که استصحاب و بحث از استصحاب مطلقاً از مسائل اصولیه است، اعم از استصحابی که در شبهات حکمیّه جاری است و استصحابی که در شبهات موضوعیه جاری است.

(2) نظر دوم این است که استصحاب مطلقاً از قواعد فقهیه است و چون در قواعد فقهیه بحث نشده در علم اصول مورد بحث قرار دادند یا مثلاً به تبع اینکه اصول اهل سنت استصحاب را در ضمن مباحث اصول مطرح کردند، در اصول شیعه هم همینطور مطرح شده و الا عنوان قاعده‌ی فقهیه را دارد. اینها مطلقاً این نظر را دارند یعنی چه استصحاب در شبهات حکمیّه باشد و چه در شبهات موضوعیه باشد.

(3) نظر سوم این است که باید بین استصحاب جاری در شبهات حکمیّه با استصحاب جاری در شبهات موضوعیه تفصیل بدهیم. استصحابی که در شبهات حکمیّه جاری است از مسائل علم اصول است، استصحابی که در شبهات موضوعیه است از قواعد فقه است.

(4) از کلام شیخ انصاری یک نظر چهارم استفاده می‌شود و آن اینکه در خود شبهات حکمیّه هم باید تفصیل داد بین آن استصحابی که به عنوان اصل عملی است و بین استصحابی که به عنوان اماره است، اگر استصحاب به عنوان اصل عملی باشد یکی از قواعد فقهیه است اما اگر به عنوان اماره باشد این از مسائل علم اصول است، این چهار نظر که در این بحث وجود دارد.

بحث را از کلام شیخ شروع می‌کنیم، بعد کلام آخوند را می‌گوئیم و بعد هم یک اشاره‌ای به کلام مرحوم نائینی داریم و بحث را ان شاء الله امروز تمام کنیم.

مرحوم شیخ در رسائل می‌فرمایند استصحاب جاری در شبهات موضوعیه که مسلم از مسائل علم اصول خارج است برای اینکه در شبهه موضوعیه به طور مستقیم یک حکم شرعی را بیان می‌کنیم. مسئله‌ی اصولیه نتیجه‌اش بیان یک حکمی است که کبرای استنباط حکم شرعی قرار می‌گیرد، شما اگر گفتید این شیء قبلاً نجس بوده، الآن شک داریم نجس است یا نه؟ استصحاب نجاست می‌کنید، با این استصحاب چه نتیجه‌ای گرفتید؟ یک حکم نجاست جزئی معین، این روشن است که عنوان مسئله‌ی اصولیه را ندارد. مسئله‌ی اصولیه آن است که نتیجه‌اش برای استنباط حکم کلی قرار بگیرد و این در شبهات موضوعیه نیست فقط در شبهات حکمیه معنا دارد آن وقت در شبهات حکمیه باز می‌فرمایند اگر گفتیم استصحاب از امارات است و مستند و مدرک در آن حکم عقل یا بناء عقلاست می‌فرمایند «لا اشکال فی آنّه من المسائل الاصولیه» اگر گفتیم استصحاب از امارات است و دلیل بر آن عقل یا بناء عقلاست. ما به وسیله‌ی استصحاب کشف از یک حکم کلی می‌کنیم می‌گوئیم نماز جمعه در زمان حضور واجب بوده الآن که شک داریم استصحاب وجوب می‌کنیم به عنوان یک اماره یعنی این استصحاب کاشفیت دارد از یک حکم کلی که وجوب صلاة جمعه در زمان غیبت باشد. شیخ می‌فرماید روی این مبنا که استصحاب از اصول عملیه باشد اگر بخواهیم آن را از مسائل علم اصول قرار بدهیم «فیه غموض و اشکال».

در حقیقت باید بگوئیم شیخ در این فرض که استصحاب از اصول عملیه باشد توقف کرده. وقتی می‌گوید فیه غموض و اشکال به این معناست که شیخ در اینجا توقفی کرده و هیچ کدام را اختیار نکرده، می‌فرماید از یک جهت ما نمی‌توانیم بگوئیم این از مسائل علم اصول است برای اینکه موضوع علم اصول ادله‌ی اربعه است و مسائل آن است که بحث از احوال این ادله‌ی اربعه را دارد و بحث از استصحاب روی اینکه اصل عملی باشد دیگر بحث از خود سنت است نه از عوارض سنت. می‌گوئیم در سنت چنین حدیثی داریم یا نه؟ چنین قاعده‌ای داریم یا نه، که اگر یک حکم کلی قبلاً یقینی بوده و الآن شک داریم آیا در سنت چنین قاعده‌ای وجود دارد یا ندارد؟ دیگر بحث از استصحاب می‌شود بحث از خود سنت، نه بحث از عوارض سنت.

لذا می‌فرمایند روی این مبنا نمی‌توانیم بگوئیم از مسائل علم اصول است، اما از یک جهت هم نمی‌توانیم از مسائل علم اصول خارجش کنیم برای اینکه مسائل اصول یکی از معیارهایش این است که مسائلی است که نتیجه‌اش فقط نافع برای مجتهد است و مقلد حظی از آن ندارد، این همین معیار را دارد. شما در شبهات حکمیه نمی‌توانید استصحاب «لا تنقض الیقین بالشک» را دست مکلف بدهید، این فقط اختصاص به مجتهد دارد و مجتهد است که می‌تواند در اینجا ببیند آیا بنا را می‌تواند بر یقین سابق بگذارد یا نه؟

قواعد فقهیه و هكذا مسائل جزئی فقه مشترکه بین المجتهد و العامی، شما قاعده‌ی فقهیه را به دست مکلف و عامی بدهید و بگوئید «الصلح جائز بین المسلمین» که برایش قابل عمل است، یک قاعده‌ی فقهیه است که برای او قابل عمل است. بگوئیم هر وقت بعد از نماز فراغ از نماز پیدا کردی شک کردی در صحّت بعضی از اجزاء و خصوصیات، قاعده‌ی فراغ را جاری کن، قاعده‌ی فراغ و کثیری از قواعد فقهیه این چنین است. لذا شیخ می‌فرماید از این جهت که استصحاب در شبهات حکمیه را نمی‌توانیم به دست مکلف بدهیم و فقط اختصاص به مجتهد دارد، باید بگوئیم این از مسائل علم اصول است.

پس از یک جهت نمی‌شود گفت از مسائل علم اصول است چون بحث از استصحاب بحث از وجود این سنت است، آیا چنین چیزی هست یا نیست؟ بحث از عوارض نیست، از یک جهت هم چون اختصاص به مجتهد دارد ما باید بگوئیم این مربوط به مجتهد است و فقط باید به عنوان مسائل علم اصول مطرح بشود.

ارزیابی

اینجا بر فرمایش شیخ حاشیه‌ی مهمی وجود دارد هر چند مرحوم نائینی و بسیاری از بزرگان بعد از شیخ هم این معیار را قبول کردند که یکی از فرقه‌های قاعده فقهیه و اصولیه این است که قاعده‌ی اصولیه مختصهً بالمجتهد و قاعده فقهیه مشترکه بین المجتهد و العامی، اما این به نظر ما موارد نقض دارد. یکی از موارد نقضش این است که ما در فقه، یکی از قواعد فقهیه داریم

کل شرط جاز، کل شرط صحیح الا شرطاً خالف کتاب الله. آیا می شود این را به دست عامی داد؟ آیا می توانیم به عامی بگوئیم تو هر شرطی را که دیدی مخالف با قرآن است را عمل نکن و او باطل است، عامی از کجا می تواند تشخیص بدهد که این شرط مخالف با کتاب است یا مخالف با کتاب نیست. بنابراین این معیار و این ضابطه که شیخ ارائه فرمودند با این بیان نقض می شود.

دیدگاه محقق خراسانی

مرحوم آخوند در کفایه می گوید بحث از استصحاب مطلقاً از مسائل علم اصول است چه استصحابی که مستندش اصل عملی باشد و چه استصحابی که مستندش اماره باشد، می فرمایند آن چیزی که یک مسئله ای را مسئله ای فقهیه یا قاعده ای فقهیه می کند آن است که حکم عملی را بلا واسطه بیان کند. در حالی که استصحاب وقتی می گوئید اصل عملی است اینکه کاشف از واقع نیست، بنا بر اینکه اصل عملی باشد آیا این روایات استصحاب به دست مجتهد یا غیرمجتهد یک حکم مستقیم مربوط به عمل می دهد مثل این که می گوئیم کل شیء طاهر، کل شیء حلال (که بر یک حکم شرعی مستقیم دلالت دارند)؛ قبلاً در تعریف استصحاب گفتیم بیائیم باید بررسی کنیم لا تنقض الیقین بالشک آیا به دلالة المطابقه یک حکم شرعی بلا واسطه را برای ما بیان می کند؟ می گوئیم نه.

شما لا تنقض الیقین بالشک را اماره بدانید یا اصل بدانید، برای شما در هر دو صورت حکم شرعی مستقیم افاده نمی کند، لذا آخوند می فرماید ملاک ما همین است، ایشان می فرماید ملاک ما در مسئله ای اصولیه این است که مسئله ای اصولیه قاعده ای به دست ما می دهد، این قاعده در طریق استنباط حکم کلی است اما خودش یک حکم مستقیم در مقام عمل را دلالت ندارد، لذا آخوند برخلاف شیخ که شیخ تفصیل داد بین اصل عملی بودن و اماره، آخوند می فرماید ما چه اصل عملی بدانیم و چه اماره بدانیم استصحاب از مسائل علم اصول است.

مرحوم آخوند یک مؤید و شاهی برای نظر خودشان آورده که گاهی مجرای استصحاب یک حکم اصولی و مسئله ای اصولیه است؛ اگر یک کسی مرجع تقلیدش از دنیا برود، شک کند که آیا فتوای او بر حجّیت باقی مانده یا نه؟ استصحاب می کند حجّیت قول میّت را. حجّیت مسئله اصولیه، می گوید در زمان حیاتش قول او برای ما حجّت بود و الآن شک می کنیم حجّیت دارد یا نه؟ حجّیت را استصحاب می کنیم. پس نمی شود یک چیزی که گاهی مجرای مسئله ای اصولیه است بخواهد مسئله ای فقهیه باشد.

ارزیابی

1) این ضابطه ای که مرحوم آخوند فرمودند هم نقض دارد و نقضش قاعده ای تسامح در ادله ی سنن است، قاعده ای تسامح در ادله ی سنن را همه ی فقها به عنوان یکی از قواعد فقهیه قرار دادند، در حالی که قاعده تسامح در ادله ی سنن بلا واسطه بر یک حکم فرعی مربوط به عمل دلالت ندارد، قاعده ای تسامح در ادله ی سنن می گوید اگر یک خبری به شما رسید که سندش ضعیف بود، مدلول این خبر مربوط به سنن بود، از ضعف خبر چشم پوشی کن یعنی این قاعده ضعف سند را جبران می کند، هر گونه ضعف سند را حل می کند، خبر ضعیف در سنن را برای ما حجّت قرار می دهد این حجّیت خبر ضعیف در سنن مستقیماً دلالت بر یک حکم عملی بلا واسطه ندارد.

2) همانطوری که اصل ضابطه ای که مرحوم آخوند فرمود نقض دارد، این شاهی هم که آورده مورد نقض واقع شده است (این نقض را در کتاب منتقی نقل کرده و ظاهراً از شیخ هم نقل کرده)، به مرحوم آخوند گفته شده که گاهی اوقات عکس مسئله است، یعنی گاهی اوقات مجرای یک مسئله ای فقهیه هم مسئله ای اصولیه است. شما می گوئید چون استصحاب گاهی اوقات در مورد مسئله اصولیه جاری می شود پس از مسائل علم اصول قرار بدهیم نه از مسائل علم فقه، می گوئیم ما مسائل فقهیه ای داریم که مجرای او مسئله ای اصولیه است، شما در اصول می گوئید اگر یک مجتهدی بخواهد به یک ظاهری عمل کند مثل عموم، اطلاق و ...، این باید فحص از معارض کند بعد در فقه می گوئید اگر فحص از معارض به اندازه ی حرج رسید لازم نیست، یک

مقدار اگر آمد فحص کرد و به اندازه‌ی حرج رسید دیگر فحص لازم نیست و آن ظاهر برای مجتهد حجّیت دارد.

پس شما لا حرج را که یکی از قواعد فقهیه است در مورد مسئله‌ی اصولیه جاری کردید، مسئله‌ی اصولیه لزوم فحص از معارض است، آمدید همین قاعده‌ی فقهیه را در مورد مسئله‌ی اصولیه جاری کردید، این نقض بر مرحوم آخوند وارد شده است. نتیجه اینکه می‌خواهند بفرمایند مجرد اینکه یک مسئله‌ای مجرای او در بعضی از موارد مسئله‌ی اصولیه است ملازمه ندارد که این مسئله خودش هم از مسائل علم اصول باشد، ممکن است این مسئله خودش از مسائل فقهیه باشد و مع ذلک در بعضی از موارد مجرای او مسئله‌ی اصولی بشود. به عبارت دیگر قاعده‌ی لا حرج در خیلی از موارد جاری است، گرفتن روزه در فصل تابستان با این مقدار ساعت برای کسی که باید برود در بیابان کشاورزی کند حرجی است، لاجرم می‌آید وجوب را از او برمی‌دارد، لاجرم در کثیری از این موارد که جاری است حکم فقهی عملی بلا واسطه را هم دلالت دارد اما در بعضی از موارد مجرای لا حرج یک مسئله‌ی اصولیه است مثل همین مثالی که بیان کردیم.

به نظر ما این نقض بر مرحوم آخوند وارد نیست چون شما وقتی لا حرج را جاری می‌کنید می‌گوئید مثلاً فحص از معارض زمانی که به حدّ حرج رسید واجب نیست، یعنی مستقیماً می‌گوید لازم نیست مجتهد به عمل و فحص خودش ادامه بدهد. این یک حکم عملی بلا واسطه است و دیگر مسئله‌ی اصولیه نیست، مسئله اصولی آنجایی است که کاری به حرج ندارد، می‌گوید یک ظاهری حجّیت است که معارض نداشته باشد، اصلاً در اصول شما همین اندازه می‌گوئید که الظاهر حجة مادام لم یعارضه شیء، اما شما الآن آمدید با لا حرج می‌گوئید «إذا وصل إلى حدّ الحرج لا يجب الفحص» این دیگر مسئله‌ی اصولی نیست، خودش یک مسئله‌ی فقهیه می‌شود و مربوط به مقام عمل است. پس این نقض با این بیانی که عرض کردیم بر مرحوم آخوند وارد نیست.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطّاهرين

[1] □ «أن مسألة الاستصحاب على القول بكونه من الأحكام العقلية مسألة أصولية يبحث فيها عن كون الشيء دليلاً على الحكم الشرعي نظير حجية القياس والاستقراء..... أما على القول بكونه من الأصول العملية ففي كونه من المسائل الأصولية غموض من حيث إن الاستصحاب حينئذ قاعدة مستفادة من السنة و ليس التكلم فيه تكلماً في أحوال السنة بل هو نظير سائر القواعد المستفادة من الكتاب و السنة و المسألة الأصولية هي التي بمعاونتها يستنبط هذه القاعدة من (قولهم عليهم السلام: لا تنقض اليقين بالشك) و هي المسائل الباحثة عن أحوال طريق الخبر و عن أحوال الألفاظ الواقعة فيه. فهذه القاعدة كقاعدة البراءة و الاشتغال نظير قاعدة نفي الضرر و الحرج من القواعد الفرعية المتعلقة بعمل المكلف نعم يندرج تحت هذه القاعدة مسألة أصولية يجري فيها الاستصحاب كما يندرج المسألة الأصولية أحياناً تحت أدلة نفي الحرج كما ينفي وجوب الفحص عن المعارض حتى يقطع بعدمه بنفي الحرج.

نعم يشكل كون الاستصحاب من المسائل الفرعية بأن إجراءاتها في موردها أعني صورة الشك في بقاء الحكم الشرعي السابق كنجاسة الماء المتغير بعد زوال تغيره مختص بالمجتهد و ليس وظيفة للمقلد فهي مما يحتاج إليه المجتهد فقط و لا ينفع للمقلد و هذا من خواص المسألة الأصولية فإن المسائل الأصولية لما مهدت للاجتهد و استنباط الأحكام من الأدلة اختص التكلم فيها بالمستنبط و لاحظ لغيره فيها.

فإن قلت إن اختصاص هذه المسألة بالمجتهد لأجل أن موضوعها و هو الشك في الحكم الشرعي و عدم قيام الدليل الاجتهادي عليه لا يتشخص إلا للمجتهد و إلا فمضمونه و هو العمل على طبق الحالة السابقة و ترتيب آثارها مشترك بين المجتهد و المقلد. قلت جميع المسائل الأصولية كذلك لأن وجوب العمل بخبر الواحد و ترتيب آثار الصدق عليه ليس مختصاً بالمجتهد نعم تشخيص مجرى خبر الواحد و تعيين مدلوله و تحصيل شروط العمل به مختص بالمجتهد لتمكنه من ذلك و عجز المقلد عنه فكأن المجتهد

نائب عن المقلد في تحصيل مقدمات العمل بالأدلة الاجتهادية و تشخيص مجاري الأصول العملية و إلا فحكم الله الشرعي في الأصول و الفروع مشترك بين المجتهد و المقلد

أقول معنى الاستصحاب الجزئي في المورد الخاص كاستصحاب نجاسة الماء المتغير ليس إلا الحكم بثبوت النجاسة في ذلك الماء النجس سابقا و هل هذا إلا نفس الحكم الشرعي و هل الدليل عليه إلا (قولهم عليهم السلام: لا تنقض اليقين بالشك) و بالجملة فلا فرق بين الاستصحاب و سائر القواعد المستفادة من العمومات. هذا كله في الاستصحاب الجاري في الشبهة الحكمية المثبت للحكم الظاهري الكلي. أما الجاري في الشبهة الموضوعية كعدالة زيد و نجاسة ثوبه و فسق عمرو و طهارة بدنه فلا إشكال في كونه حكما فرعيا سواء كان التكلم فيه من باب الظن أم كان من باب كونها قاعدة تعبدية مستفادة من الأخبار لأن التكلم فيه على الأول نظير التكلم في اعتبار سائر الأمارات كيد المسلمين و سوقهم و البيئة و الغلبة و نحوها في الشبهات الخارجية و على الثاني من باب أصالة الطهارة و عدم الاعتناء بالشك بعد الفراغ و نحو ذلك» فرائدالأصول، ج 2، صص 544-546.